

اخلاقِ خدایان؛ یک نسل پس از عبدالکریم سروش

منبع: سایت نیلوفر، روز دوشنبه، مورخ: ۹۲/۱۰/۳۰

<http://neeloofar.org/critic/646-akhlaghe-khodayan.html>

نیلوفر - سید هادی طباطبایی: اوایل دهه ی هفتاد بود که عبدالکریم سروش مقاله ای نوشت و در آن، میان دو گونه اخلاق، تمایز نهاد. اخلاقِ بندگان و اخلاقِ خدایان. آن مقاله، "اخلاقِ خدایان" نام داشت اما رسالت آن متن، بررسی اخلاقِ بندگان بود. سروش در آن مقاله گفته بود که اخلاقِ بندگان، تحوّل پذیر، نسبی، استثنا پذیر، اعتباری و شکستنی است. بر اساس این معیار بود که اخلاقِ خدایان بسی برتر از اخلاقِ بندگان قرار می گرفت.



نه سویه های نسبت بر آن وارد بود و نه غبارِ اعتباریت بر آن می نشست. به تعبیر سروش "مدعا و مراد این مقاله بسی فروتنانه است و آن، کشیدن خطی است میان دو گونه اخلاق، یکی اخلاقی که در خور خدایان است و دیگری اخلاقی که در خور بندگان است". سروش با ترسیم این سخن، حکم کرده بود که اگر در اخلاقیاتِ انسانی استثنایی می خلد و نسبی رخ می نماید، اما در مقام اخلاقِ خدایی، چنین اموری مجال نمی یابند. عبارات پایانی سروش در آن مقاله اینچنین بود که "این شیوه ای است متواضعانه در اخلاق که در خور بندگان است، نه خدایان، آن اخلاق و عدل الهی است که با همه ی جوامع ممکن می سازد، نه عدل آدمیان. و به ما بندگان بندگی می بَرآزد، نه خدایی. کار خدا، اخلاق خدا و تدبیر خدا را باید به خدا سپرد که معنا و مقتضای توکل این است". عبدالکریم سروش در آن مقاله، ویژگیهای اخلاق بشری را ترسیم کرد و به اخلاقِ خدایان وارد نشد. گویی این رسالت را بر عهده ی شاگردان و درس آموزان خود نهاده بود.



سروش اما در جایی دیگر، تعریضی هم بر اخلاقِ خدایان کرده بود. وی در تفسیر آیه ای از قرآن کریم، نظری هم بر اخلاقِ خدایی افکند و آن ساحتِ قدسی را به سؤال طلبید. تفسیر آیه ی "رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَهُ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا" (نساء ۱۶۵) توسط سروش با قضیه ای شرطیه همراه شد. بر اساس این شرطیه، اگر خداوند بر بندگان رسولی نمی

فرستاد، روا بود که بر علیه او حجتی اقامه کنند و خداوند را محکوم به پرشش نمایند. وی اینگونه حکم کرد که خداوند مؤظف است تا رسولانی بفرستد و حجتی علیه او باقی نماند. سخن سروش فروتنانه بود و در قالب قضیه ای شرطی، حکمی را صادر می کرد که اگر تالی آن شرطیه عقیم می ماند، گردی بر ساحت کبریایی خداوندی هم نمی نشست. سخن عبدالکریم سروش اما بدینجا ختم نشد و اخلاقِ خدایان، مورد مذاقه ی شاگردانِ وی قرار گرفت.



ابوالقاسم فنایی از درس آموزان مکتب سروش، اخلاق خدایان را همدریف با اخلاق حقوق بشر دانست. او اینگونه حکم کرد که "با توجه به نظریه ی تقدّم اخلاق بر دین، حق خداوند و حقوق بشر، هر دو از حقوق اخلاقی هستند و از اراده ی تشریحی خداوند سرچشمه نمی گیرند؛ بنابراین همانگونه که حق خدا از اراده ی تشریحی او سرچشمه نمی گیرد، حقوق بشر نیز از اراده تشریحی او سرچشمه نمی گیرد و لذا با حکم شرعی نمی توان حقوق بشر را تخصیص زد." در نظر فنایی، حقوق بشر در عداد حقوق خداوندی معنا یافت. هر دو حقوقی اخلاقی اند و حرمت هر دو یکسان. و آنگاه این حکم ابوالقاسم فنایی که "خدا می تواند انسان را نیافریند اما نمی تواند او را بیافریند و سپس حق او را نقض کند، یا حق نقض این حقوق را به بنده ای از بندگان خود واگذار کند." در این تحلیل، مقام خداوندی آنگونه نیست که بر اریکه ی قدرت بنشیند و امر و نهی سلطانی کند و با سرینجه ی قدرت، امور انسانی را تدبیر کند. خداوند هم باید که با بنده اش بر زمین بنشیند و حکم انسانی بر زمینیان صادر کند. اخلاق خدایان از مقام الوهیت سابق به در آمده بود و همنشینی با زمینیان را انتظار می بُرد.

سروش دباغ از دیگران شاگردان پدرش بود که مقام اخلاق خدایان را تلطیف کرد و الوهیت خدایی را صبغه ای زمینی بخشید. او عنوان کرد که "یک سالکِ مُدرن به سر وقت خدا می رود و یگانگی چیزها را تجربه می کند، اما این امر متضمن مستغرق شدن در "او" و به سان "پُرّ کاهی در مصاف تند باد" از یک سو به آن سو شدن و بی اراده بودن نیست." سروش دباغ بر این باور است که در مواجهه با خداوند، اراده ی آدمی هم می باید که حرمت بیابد و از مقام انسانیت پای پس نکشد. در این تلقی، سهمی هم برای اراده ی آدمی در نظر گرفته می شود. سروش دباغ، از قول مرحوم اقبال لاهوری چنین نقل کرده است که "باید خودِ نحیف و به محاق رفته را احیا کرد و آن را دویاره به صحنه آورد و بدان محوریت بخشید و سلوکِ معنوی ای را موجه انگاشت و بر کشید که متضمن اعمالِ اراده و اختیار سالک است." در این تلقی است که اراده ی آدمی هیچگاه در اراده ی خداوندی مستحیل نمی شود و رنگ نمی بازد. انسانیت انسان پای برجاست و هیچگاه دستخوش "فنا" نمی شود.



در این تصویر از خداوند است که رسیدن به "ایمان"، نه در گرو مناسک عبادی و حج ابراهیمی و گزاردن عشای ربانی و صلاه محمدی است، بلکه با نظر کردن بر آلام انسانی است که معنا می یابد. "سلوک اخلاقی - عرفانی متوقف بر دیدن و به حساب آوردن دیگر موجودات گوشت و پوست و خون دار و شریک درد و رنجهای ایشان شدن است. گویی راه آسمان تنها از طریق زمین می گذرد و کسی که بر زمین پای نهد و رنجهای خانمانسوز و عافیت سوزِ دیگر انسانهای پیرامونی را نبیند و در جهت کاستن از آنها مشارکت و مساهمتی نکند، نمی تواند نسبت به امر متعالی گشوده باشد و تجربه های ایمانی دل انگیز را از سر بگذراند و بیکرانگی

هستی را تجربه کند. "رسیدن به قُرب خداوند و پاس مقام خداوندی را داشتن، در تهجدهای شبانه و سوگواریهای فارغ دلانه حاصل نمی شود. اخلاقِ خدایی اینگونه می پسندد که در بشر نظاره کنی و کسب رضایت خداوندی را طلب نمایی." از حصار شخصی و با خودی به در آمدن و معطوف به دیگری شدن، شرط اول قدم است برای پانهادن در وادی اخلاق و ایمان و سلوک عرفانی، چرا که کسی که صرفاً دلمشغول خویشتن است و به خود می پردازد و دیگران و دغدغه های آنها را نمی بیند و به حساب نمی آورد، نمی تواند دیگر انسانهای انضمامی را از عمق جان دوست داشته باشد و عشق پیشرونده را تجربه کند. عشق پیشرونده شرط لازم جهت تحقق عشق بالا رونده است و جز از طریق پرداختن به دیگر مخلوقات و چشم دوختن در چهره ی آنها و احساس مسئولیت نسبت بدانها کردن و در جهت کاهش درد و رنج ایشان برآمدن محقق نمی شود. به سر وقت خدا رفتن و هم نورد افقهای دور شدن از معبر انسانهای رنجور پیرامونی می گذرد."

طبق این رویکرد است که اخلاقِ خدایان تلطیف می شود و می تواند که با آدمیان بر زمین نشیند و دست بر دست بشر نهد و بر او گره گشایی کند. و این در مقابل سنت عرفان قدمایی است که خداوند در غیب الغیوب است و جز قلیلی از عارف پیشگان بدو دسترسی ندارند. بر همین اساس است که سروش دباغ هرگاه که از سنت عرفانی سخن می گوید، آنرا "سنتِ ستبرِ عرفان ایرانی اسلامی" می نامد. سنتی که ستبر است؛ از آن روی که خدای را به سختی در اختیار آدمی می نهد و اخلاقِ کم وصولی را به آدمی عرضه می کند.

در این تلقی، نافرمانی از طبیعت است که ثمرات نامبارک و شومی به همراه دارد و نه تخطی از فرامین الهی. اگر تخلف از فرامین الهی مورد طعن و نکوهش است، اما اولاً تخلف از سرشت طبیعت است که گناهی نابخشودنی است و دست طبیعت به تادیب آدمی می پردازد. "هستی نسبت به کنش های اخلاقی همه انسانها حساس است و چیزی در آن گم نمی شود. همه ی خوبی ها و بدی ها در آن به حساب می آیند و آثار و نتایجی بر آنها مترتب است... چیزهایی هست که نمی دانم / می دانم، سبزه ای را بکنم خواهم مُرد/... پُرم از سایه برگی در آب / چه درونم تنهاست / ... یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بربخورد / یاد من باشد تنها هستم / ماه بالای سر تنهایی است." سروش دباغ اذعان می دارد که "در این تلقی، هستی قوانین صلب و سخت تخطی ناپذیری دارد، از جمله قوانین اخلاقی. بی عنایت بودن بدین قوانین و زیر پا گذاشتن آنها، البته آثار و نتایج تلخی دارد، عواقبی که نهایتاً دامن گیر فرد خاطی می شود، حتی کندن یک سبزه بی اثر نخواهد بود، چه رسد به آزار و اذیت و شکنجه و تخفیف انسانها که مسلماً حسابی خواهد داشت."

در این برداشت از زیستِ ایمانی است که خداوند، درهای رحمتش را بر روی افرادی می گشاید که با زمینیان، به مهر رفتار کرده اند. باز شدن درهای آسمان بر روی سالک، متوقف بر گام نهادن بر روی زمین و نشست و برخاست و هم صحبتی با زمینیان است. خدایی که در این تصویر وجود دارد نیز می باید غم آدمیان را بداند، بدانها التفات ورزد، روی خوش نشان دهد و البته از تاج و تختِ خدایی، خود را به زیر کشد و همنشین بندگان گردد.



در این فضا است که آرش نراقی از دیگر درس آموزان عبدالکریم سروش، به میدان می آید و از خدایی سخن می گوید که حریم خصوصی انسانها را مراعات می کند و بسیاری از رفتارهای آدمی را نمی بیند و حرمت مقام انسانیت می نهد. خدایی که نراقی تصویر می کند، ملتزم به تقیّدات انسانی است و در بسیاری از خلوت گزینی های آدمی وارد نمی شود. آرش نراقی اخلاق خدایان را اینگونه ترسیم می کند: "در ادبیات دینی وقتی می گوئیم خداوند قادر مطلق است، معنایش این نیست که خداوند تمام کارها را می کند، معنایش این است که خداوند می تواند هر کاری را بکند (مشروط بر آنکه انجام آن کار منطقی محال نباشد). بر همین قیاس، به نظر من، وقتی می گوئیم خداوند عالم مطلق است، معنایش این نیست که خداوند تمام چیزها را می داند، معنایش این است که خداوند می تواند هر چیزی را بداند (مشروط بر آنکه آن چیز منطقی دانستنی باشد). یعنی در پاره ای موارد، خداوند تصمیم می گیرد که پاره ای چیزها را نداند - اگر می خواست می توانست بداند، اما تصمیم می گیرد که نداند". بر اساس این ایده ی نراقی، خداوند هم، ادب زمینیان را می داند، در اموراتشان مداخله ی تام و تمام نمی کند، خلوت آدمیان را حرمت می نهد و به حریم شخصی و خصوصیشان وارد نمی شود. به تعبیر نراقی "در زندگی انسان لحظه هایی است که فقط مال خود اوست - دلش نمی خواهد کسی را به آن راه بدهد. می خواهد تمام لحظه از آن خودش باشد، و هیچ کس حتی خداوند از آن با خبر نباشد." اخلاق خدایان در نظر شاگردان سروش به گونه ای ترسیم شده که آرش نراقی در آخرین تاملات خود، این پرسش را بدیهی می داند که "آیا این توقع نامعقولی است که از خداوند بخواهیم حریم خصوصی ما را رعایت کند؟ یعنی به حرمت این لحظه های بسیار شخصی و خصوصی خود تصمیم بگیرد که آن لحظه ها را نداند؟" حکم نهایی آرش نراقی این است که "به نظرم خدای اخلاقی حریم خصوصی انسانها را رعایت می کند". اخلاق خدایانی که نراقی ترسیم می کند، به غایت تلطیف شده، مدارا جو، دست یافتنی، اخلاقی و البته انسانی است.

اردیبهشت ماه ۱۳۷۲ بود که مقاله ی "اخلاق خدایان" عبدالکریم سروش در مجله ی کیان به چاپ رسید. او در آن مقاله، ویژگیهای اخلاق بندگان را برشمرده بود و آن را رو در روی اخلاق خدایان قرار داده بود. ۲۰ سال بعد اما در دی ماه ۱۳۹۲ شاگردان سروش نشان دادند که اخلاق خدایان هم می تواند در عداد اخلاق بندگان قرار گیرد و حرمت انسانها را پاس دارد. سخن سروش اما همچنان به قوت خود باقی است که "به ما بندگان بندگی می برآزد نه خدایی". امروز اما خدای بندگان از آن تخت پادشاهی به زیر آمده، غم بندگان می خورد و هم صحبت زمینیان می شود. خدایی که "حریم خصوصی انسانها را هم مراعات می کند."